

باز امروز به زخم شیعه اثنی عشری مبتلا شدم، در کوی و برزن به دنبال مرهم گشتم، سری هم به بیمارستان ولی عصر زدم، رخصتم ندادند تا درمان دردم را بگیرم. گفتند: برو، صبح جمعه بیا. زیر باران ندبه نسخه درمان می دهند.

گفتند تمام این هستی از آن توست و تو به هر آن که خواهی هر چه خواهی می دهی. و عاقبت آن را ارثیه متقین می کنی. چرا که آن زمان، وقتی متقین وارث زمین شدند، نرگس اخلاص می روید، رازقی ایمان می شکفت و شمشاد تقوا قد می کشد. دیگر کسی به عصمت مریم ها آفت نمی ریزد و هر ناشناسی که از راه رسید بذر معرفت را شخم نمی زند. آن روز آیه ولایت دوباره تکرار می شود، درست مثل روزی که تو آدم را خلیفه خود بر زمین کردی و از آدم تا خاتم خلافت زمین را به هر که خواستی دادی و عاقبت روزی به محمد فرمان دادی تا علی را جانشین خویش کند که تو هر آنچه می خواستی محمد می دانست و محمد آنچه می دانست، علی می خواست، تو شهر علم و علی باب آن و عشق ولایت کوبه این در. و اکنون معبود من ما پشت این در ایستاده ایم که نه خود آمده ایم تو خواندیمان. به محمد گفتی شیعیان علی روز حشر با روی سفید و نورانی در بهشت همسایه تو باشند. و ما به مصداق این سخن از سیاهی رهیده ایم و تا نور دویده ایم. مبادمان در این عصر وانفسای آخرالزمان از ناکثین و مارقین شویم، مبادمان ذره ای نفاق قاسطین وجودمان را فرا گیرد. تو را قسم به فاتح خیبر، مهربان خدا مگذار از همسایگی انتظار فاصله بگیریم، که هر خانه ای به نور معرفت تو در کوی وصل قرار گیرد ظلمت نپذیرد، بگذار از زمین و اهل زمین یک خاطره برداریم، آن هم همسایگی انتظار در کوی ولایت. و فردا روز حشر خاطرها با این خاطره محشور شویم.

زیپاداران ندبه

طیبه رضوانی

